**اصول: اوامر، جلسه ۴۳: چهارشنبه ۲۳/۸/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

اینکه ینبغی مرادش چی است اقوالی در موردش بود یکی اینکه ظاهر در مستحب است، یک سری منابعش را ذکر کردیم از جمله مجمع الفائدة، جلد ۷، صفحۀ ۳۳۱ انگار نگفته بودم.

لوامع الاحکام، صفحۀ ۲۶۲؛ ریاض المسائل، جلد ۳، صفحۀ ۶۸ و ۳۲۹.

ریاض یک جایی تعبیر می‌کند در مورد یک واژه‌ای لا خفاء فی ظهوره فی الاستحباب کما هو الحال فی لفظ ینبغی. ریاض، جلد ۳، صفحۀ ۱۴۰؛ مستند الشیعة، جلد ۲، صفحۀ ۴۶۹.

در مناهل، سید مجاهد دارد: «لفظة ينبغى يراد منها الاستحباب كما صرح به في مجمع الفائدة و لكن صرح في جامع المقاصد بانّها محتملة للوجوب و الاستحباب و هو كذلك لغة و لكن الظاهر من اطلاقها عرفا الثانى»

که ما عرض کردیم این نه اینکه تفاوت بین لغت و عرف دارد، اطلاق مقامی اقتضا می‌کند که معنایش استحباب باشد.

این نکته را هم ضمیمه بکنم که اطلاق مقامی در ینبغی اقتضای استحباب می‌کند، در لا ینبغی اقتضای حرمت می‌کند اطلاق مقامی. شما نگویید که لاینبغی یعنی هیچگونه جهت حسنی ندارد، در متعلق. شاید جهت حسنی در مشروعیت عمل باشد، در حکم، نه متعلق حکم که معارضه کند با نداشتن جهت حسن در متعلق.

پاسخ مطلب این است که لا ینبغی معنایش این است که آن چیزی که مؤثر در حکم هست فقط این عدم حسن است، هیچ چیز دیگری که، این در مقام حکم است، در مقام بعث و زجر است. در مقام بعث و زجر اگر ینبغی بگویند یعنی حسنی در عمل وجود دارد باعث شده که بعث به عمل، که عرض کردیم این از یک طرف اقتضا می‌کند که مستحب باشد، از یک طرف اقتضا می‌کند واجب هم نباشد، چون اگر واجب باشد نباید با لفظ جامع اکتفا کنند.

ولی لا ینبغی معنایش این است که خوبیت ندارد متعلقش. اگر قرار باشد این خوبیت، این خوبیت ندارد متعلق را در مقام زجر به کار برده می‌شود. از این جهت به کار برده می‌شود که می‌گوید چون خوبیت ندارد بنابراین نباید این کار را انجام داد. اگر قرار باشد یک چیز دیگری در اینجا وجود داشته باشد، مصلحت در ترخیص باشد، مصلحت در الزام باشد، چیزهای دیگری که مؤثر باشد و معارضه کند با تأثیر خوبی نداشتن در زجر، خوبی نداشتن نتیجه‌اش این است که شارع ما را زجر می‌کند از انجام عمل. اگر چیز دیگری بود باید ذکر می‌کرد. اینکه ذکر نکرده یعنی تمام الموثر خوبی نداشتن است. وقتی خوبی نداشتن باشد، البته خوبی نداشتن هم این نکته را هم ضمیمه بکنم چون اینجور نیست که اشیایی داشته باشیم خنثای خنثی باشند، بالأخره اشیاء یا خوبی دارند یا بدی دارند یا آمیزه‌ای از خوبی و بدهی هست. اگر شیءای خوبی نداشته باشد یعنی آن بدی‌اش مؤثر است، بدی‌اش مؤثر در تحریم است، چون اگر خوبی نداشته باشد ملازمه دارد با اینکه بدی داشته باشد. اینکه شیء هیچی مطلق محض باشد آن یک امر غیر متعارفی است.

اینها نکاتی هست منشأ می‌شود که ما الآن مثلا می‌گوییم استخاره خوب نیست، استخاره خوب نیست یعنی بد است. به دلیل اینکه بالأخره اگر این شیء یا خوبی دارد یا بدی دارد دیگر، اگر مطلق خوبی، چه خوبی غالب بر بدی، چه خوبی مغلوب بر بدی، هیچ یک از اینها را نداشته باشد قهرا آن بدی که درش وجود دارد منشأ عدم انجام عمل می‌شود. این یک مطلب.

آقای بروجردی در تبیان الصلاة، جلد ۳، صفحۀ ۸۸ از ایشان نقل شده «لفظ ينبغى ظاهر في تأكد الاستحباب» این تعبیر هم اینجا هست.

ولی در نهایة التقریر، جلد ۳، صفحۀ ۲۷۹ تعبیر کرده «لما عرفت من دلالة كلمة «ينبغي» على الاستحباب»

نهایة التقریر، جلد ۳، صفحۀ ۲۸۶ تعبیر کرده: «هذه الجملة لا تدلّ على أزيد من حكم استحبابيّ بملاحظة كلمة»

این یک معنا.

بعضی‌ها گفتند ینبغی اشعار به استحباب دارد، یا مثلا روایتی را که حمل بر استحباب کردند، می‌گوید لفظة ینبغی مؤیدة، مجمع الفائدة، جلد ۵، صفحۀ ۳۱۸.

جلد ۶، صفحۀ ۲۵۲ می‌گوید:

«لعل فيها دلالة ما على الاستحباب»

«دلالة ما» همان اشعار است.

جلد ۷، صفحۀ ۳۲۱.

ذخیرة المعاد، جلد ۲، صفحۀ ۶۸۱: «لا يخلو عن إشعار ما بالاستحباب‌»

اینجور تعبیرهای اشعار هم کردند اگر هم مرادشان ظهور باشد ادنیٰ درجات ظهور است. نتیجۀ این مطلب این است که در تعارض با ادلۀ دیگر به راحتی از اینها می‌شود رفع ید کرد.

این هم قول دوم.

قول سوم مطلق رجحان تعبیر کردند. که یک سری عبارت‌هایی‌اش را آوردیم.

آقای داماد در کتاب الحج، جلد ۳، صفحۀ ۳۹۵ دارد:

«و اما رواية الحلبي فلاشتمالها على لفظة «ينبغي» الصالحة للحمل على مطلق الرجحان لا تدل على الوجوب.»

اینجوری تعبیر کرده.

**شاگرد:** مطلق رجحان هم در عمل می‌شود همان

**استاد:** نه، نتیجۀ مطلق رجحان این است که اگر یک روایتی دال بر وجوب بود ما معارضه نداشته باشیم. اگر ظهور در استحباب داشته باشد روایت دال بر وجوب با این معارضه می‌کند. مطلق رجان یعنی معلوم نیست. این مطلق رجحان شبیه حرف صاحب حدائق می‌شود، اینکه ما بگوییم مجمل هست با اینکه بگوییم مطلق رجحان نباشد در عمل مثل هم می‌مانند.

مختلف الشیعه، جلد ۲، صفحۀ ۲۹۱ هم ظاهرش همین مطلب هست، تعبیر می‌کند:

«لفظة ينبغي كما تتناول الواجب تتناول المندوب .»

مرحوم صاحب حدائق در حدائق مکرر این مطلب را گفته که ینبغی و لا ینبغی ظهور در اولی و غیر الاولی ندارند.

حدائق الناظرة، جلد ۲، صفحۀ ۱۴۴ اینجوری تعبیر دارد:

«قيل: و ظاهر لفظ «ينبغي» في الثانية الاستحباب. و فيه تأمل، فإنه و ان اشتهر كونه كذلك في عرف الناس- و ربما وجد في الاخبار بهذا المعنى أيضا- الا ان أكثر استعمال «ينبغي» و «لا ينبغي» في الاخبار بمعنى الوجوب و التحريم، و قد حضرني من الاخبار ما يشتمل على خمسة عشر موضعا يتضمن ما ذكرناه.»

این مطلب در مورد لا ینبغی درست است که نوعا به معنای تحریم است ولی در مورد ینبغی اینکه اکثر استعمالاتش وجوب باشد اینجور نیست. استعمال ینبغی در وجوب خیلی کم است، البته نسبت به استحبابش می‌گویم، یعنی فرض کنید از ۱۰۰ مورد شما در نظر بگیرید ۱۰ موردش وجوب است. ۳، ۴ موردش جواز است، ۳، ۴ موردش هم حکم وضعی است، شاید ۸۰ موردش استحباب تکلیفی است.

**شاگرد:** مشکلش این است ینبغی و لا ینبغی در وجوب و حرمت بیشتر است.

**استاد:** آره اینجوری، دو تا را با همدیگر یک کاسه کردند. اینجا ۱۵ مورد دارد، یک جای دیگر دارد که باز هم همین و ربما استعمل فی الوجوب و التحریم در اخبار بل هو الغالب فی الاخبار، باز در حدائق، جلد ۳، صفحۀ ۲۷۳ تعبیر کرده.

در حدائق الناضرة، جلد ۸، صفحۀ ۱۳۵ می‌گوید:

«و قد حضرني الآن من الأخبار التي استعمل فيها لفظ «ينبغي و لا ينبغي» في الوجوب و التحريم ما ينيف على ثلاثين حديثا.»

اینها را دو تا را با هم یک کاسه کرده، لا ینبغی در حرمت خیلی زیاد است، ینبغی و لا ینبغی را یک کاسه کرده و این مطلب.

در واقع ایشان تعبیر می‌کند از الفاظ متشابهه هست.

«و التحقيق في المقام هو ما قدمنا ذكره من ان هذا اللفظ من الألفاظ المتشابهة في كلامهم (عليهم السلام) فلا يحمل على أحد معنييه إلا بقرينة ظاهرة»

مکرر ایشان دارد این لفظ را.

در حدائق الناضرة، جلد ۶، صفحۀ ۲۰۵ می‌گوید: «من الألفاظ المشتركية» احتمالا مشترکه باشد در چاپ مشترکیة ذکر شده. حالا مشترکه مراد ایشان اشتراک معنوی است، اشتراک لفظی است اینها خیلی توضیح داده نشده.

این هم کلام صاحب حدائق که جنبۀ مجمل، می‌گویند مجمل هست که این هم بفرمایید قول چهارم.

قول اوّل ظاهر در استحباب، قول دوم مشعر به استحباب، قول سوم ظاهر در قدر مشترک، قول چهارم مجمل.

قول پنجم هم قول آقای خویی که به معنای جواز است، البته آقای خویی من یک مقداری مراجعه کردم کلماتشان یک دست نیست. در اینکه لا ینبغی دلیل بر حرمت دارد یک دست است، تقریبا همه جا، ایشان لا ینبغی را می‌گوید دلیل بر حرمت است، این مقدارش هست.

ولی در مورد ینبغی معتمد العروة، جلد ۲، صفحۀ ۲۵ می‌گوید: «كلمة (ينبغي) ان لم ترد عليها حرف النفي تدل على المدح و المحبوبية»

در معتمد فی شرح المناسک، جلد ۵، صفحۀ ۳۰۷ دارد: «فان ظاهر كلمة (ينبغي) و ان كان هو الاستحباب و لكن في المقام بقرينة صدور الرواية. (لا ينبغي- ان يزور البيت قبل ان يحلق عامدا- الا ان يكون ناسيا) يراد بها العمل بالوظيفة»

اینجا می‌گوید بر وجوب حمل می‌کند. البته توضیح ندادند که ینبغی مرادش چی است، می‌گویند ینبغی ذاتا دال بر وجوب نیست ولی احیانا دال بر وجوب هست موردی را مثال می‌زنند که قرینه می‌گویند تقتضی الوجوب.

ولی یک جایی ایشان تعبیرش این است

«و دعوى أنّ كلمة «ينبغي» ظاهرة في الاستحباب و أنّ ظهورها في ذلك أقوى من ظهور ما دلّ على الوجوب، بحيث لو تمّت دلالة تلك الرّوايات على الوجوب للزم رفع اليد عن ظهورها في الوجوب بقرينة هذه الرّواية كما عن بعضهم، مندفعة: بأنّ كلمة «ينبغي» ليست ظاهرة في الاستحباب بوجه»

بعد توضیحی که می‌دهند نتیجۀ این توضیح این است که ایشان می‌گویند که ینبغی به معنای جواز به معنای اعم است، هم با وجوب سازگار است، هم با استحباب سازگار است، هم با جواز به معنای اخص سازگار است. بنابراین اگر یک جایی در یک روایت ینبغی باشد، روایت دیگر وجوب داشته باشد اینها با همدیگر معارض نیستند. آن مقداری که ینبغی دال هست اصل الوجوب است. این تعبیر آقای خویی.

می‌گوید: «مندفعة: بأنّ كلمة «ينبغي» ليست ظاهرة في الاستحباب بوجه و إنّما هي ظاهرة في أنّ العمل ميسور للمكلّف و هو متمكّن منه، و أمّا أن تركه جائز فلا دلالة لها على ذلك بوجه، فلا تنافي هذه الرّواية الأخبار الدالّة على الوجوب على تقدير تماميّة دلالتها،»

موسوعۀ امام خوئی، جلد ۷، صفحۀ ۴۶۷.

یک جای دیگر هم حالت بنا تعبیر کردند. موسوعۀ امام خوئی، جلد ۱۹، صفحۀ ۲۹ می‌گویند که: «بناءً على أنّ كلمة «ينبغي» التي لا تستعمل إلّا بصيغة المضارع بمعنى يتيسّر كما هو كذلك لغة، ... و عليه فلا تدل في المقام إلّا على الجواز. نعم، لو حملناها على المعنى المتعارف الدارج في العرف الحاضر فغايته الاستحباب.»

حالا بالأخره کدام ظاهرش است؟ لغة باید حمل کرد این معنا حمل کرد. یک مقداری کلمات آقای خویی یک دست نیست.

ما عرض کردیم که ینبغی ظهورش در استحباب است، البته در مواردی در وجوب و جواز و حکم وضعی هم به کار رفته، یکی از مواردی که در وجوب به کار رفته مواردی هست که ملازمه باشد بین اصل رجحان شیء و وجوب شیء. یکی از این موارد مواردی هست که کلمات فقها زیاد به کار می‌رود. فقها می‌گویند الاولی القول بالوجوب. کلمۀ اولی که ینبغی هم مثل همان هست، اولی را یک موقعی می‌گوییم مثلا الاولی الاتیان بصلاة اللیل. تعلق اولی را فعل قرار می‌دهیم. اگر گفتیم فلان فعل اولی است، افضل است، این معنایش این است که آن مستحب است. ولی یک موقعی می‌گوییم فتوای به این مطلب اولی است، الاولی القول بالوجوب. الاولی وجوب صلاة الجمعة، آن هم یعنی قول به وجوب صلاة الجمعة. افتاء درش استحباب معنا ندارد، یا حجت بر عمل هست که افتاء واجب است، مستحب افتاء کردن و اینها نداریم. مثل لا یعبد و اینها. این تعبیرات، تعبیرات فتوایی است ولی فتواها هم چیزی دارد، شل و سفت دارد، فتوایی هست که در مقام بیان یک موقعی می‌گوید لا ینبغی التأمل فی الوجوب، یک موقع می‌گوییم الاظهر الوجوب، لا یبعد الوجوب، الاولی الوجوب، الاولی القول بالوجوب. اینها همه‌شان فتواست. علت اصلی‌اش هم عرض کردم این هست که افتاء درش استحباب معنا ندارد، اگر افتاء راجح شد واجب است، ملازمه هست بین رجحان الافتاء و وجوب الافتاء، اینجوری است. این است که کلمات فقها ینبغی را می‌بینید ینبغی ان نحمل هذه الروایة علی هذه المعنیٰ. اگر مقتضای جمع عرفی این معنا باشد باید حمل کرد، اگر مقتضای جمع عرفی نباشد نباید حمل کرد. اینکه ینبغی در کلمات علما، شیخ طوسی مثلا در وجوب به کار می‌رود در این موارد است، من کامل مراجعه نکردم ببینم چون در کلمات فقها دارند که در مثلا شیخ طوسی کلمۀ ینبغی را در موارد وجوب فراوان به کار می‌برد. حاج آقا در حج دارند و در کلمات آقایان دیگر هم این مطلب هست، همینجور هم هست، ولی باید دید آیا در این، اینجور مواردی هست که من عرض کردم که موارد مثلا افتاء و امثال اینهاست یا در جاهای دیگر هم ینبغی را در این معنا به کار می‌برند. در کلمات آقایان هم، شهید ثانی هم دیدم جایی شهید ثانی همین تعبیر می‌کند که شیخ طوسی ینبغی را در وجوب کثیرا به کار می‌برد. مثلا در مناهل، صفحۀ ۷۱۶ یک عالمه فقها را ردیف می‌کند می‌گوید این فقها:

«و ان لم يصرّحوا بالوجوب بل في النهاية لفظه ينبغى و لكن الظاهر منهم بل المقطوع به ارادة الوجوب»

و یک جایی هم در عبارت شهید ثانی دیدم، ایشان تعبیر می‌کند شیخ به دو شکل تعبیر می‌کند، هم در موارد استحباب به کار می‌برد هم در موارد وجوب به کار می‌برد.

**شاگرد:** علامه در مختلف، جلد ۹، صفحۀ ۱۶۹ می‌گوید: «و كلام الشيخ هنا لا يشعر به، لأنّ لفظة «ينبغي» يستعملها الشيخ في هذا الكتاب تارة للوجوب و اخرى للاستحباب، و هي أكثر.»

**استاد:** همین عبارت را بود که من همان علامه هست، این احتمالا هم باید یادداشت کرده باشد. بله علامه در مختلف این تعبیر را دارد. اینها را باید دید که این ینبغی‌ها را که هست کجا هست و به چه شکل است؟

حالا اینجا ما که گفتیم ینبغی ظهور در استحباب دارد این ظهورش چقدر است؟ آیا اگر مثلا معارضه بکند با کلمۀ علی که ظهور در وجوب دارد کدامش را باید به قرینۀ دیگری حمل بر دیگری کرد؟

در مرآة العقول، جلد ۱۲، صفحۀ ۲۸۵ می‌گوید: «قوله عليه السلام" كان عليه" و إن كان ظاهره الوجوب لكن" ينبغي" في صدر الخبر قرينة الاستحباب.»

به قرینۀ ینبغی از ظهور علی در وجوب رفع ید شده.

در ایضاح الفوائد، جلد ۲، صفحۀ ۱۰۱۳، می‌گوید لفظ ینبغی اظهر فی الاستحباب من ظهور لفظ یغتسل فی الوجوب.

شبیه همین در کتاب الصلاة شیخ انصاری، جلد ۲، صفحۀ ۳۴۶ هست که به قرینۀ ظهور ینبغی در سائر ادله تصرف می‌کند. ولی از آن طرف بعضی‌ها بر عکس به قرینۀ سائر ادله ینبغی را حمل بر وجوب کردند، ریاض المسائل، جلد ۶، صفحۀ ۴۷۴؛ مستند الشیعة، جلد ۱۲، صفحۀ ۳۷۵؛ کتاب الحج آقای داماد، جلد ۳، صفحۀ ۱۰۰؛ نوشتم مقایسه کنید با صفحۀ ۲۴۲.

شیخ انصاری یک جایی می‌گوید این دو تا در یک رده هستند، عبارتی در رسائل هست که این عبارت، حالا موارد دیگری که ینبغی را بر وجوب حمل شده معتمد فی شرح المناسک، جلد ۵، صفحۀ ۳۱۶؛ موسوعۀ امام خوئی، جلد ۷، صفحۀ ۴۶۷.

ولی یک جایی مرحوم شیخ تعبیرش این هست که در بحث تعارض ظاهرین. ایشان می‌گویند:

تعارض ظاهرین علی اقسام ثلاثة

«و الثالث ما يتوقف‏ على‏ تأويل‏ أحدهما لا بعينه.»

بعد مثال ثالث می‌زنند.

«و أما الثالث فمن أمثلته» امثله‌اش را ذکر می‌کنند.

«و مثل قوله اغتسل يوم الجمعة بناء على أن ظاهر الصيغة الوجوب و قوله ينبغي غسل الجمعة بناء على ظهور هذه المادة في الاستحباب فإن الجمع يحصل برفع اليد عن ظاهر أحدهما.»

فرائد الاصول، جلد ۴، صفحۀ ۲۵ و ۲۶.

کأن این دو تا ظهورهایشان در یک رده هستند.

یک تعبیری در مشارق الشموس هم هست آن هم ازش همین مطلب استفاده می‌شود. در مشارق الشموس، جلد ۱، صفحۀ ۱۸۰ عبارتش این است:

«و كلمة «ينبغي» في هذه الرواية الدالة ظاهراً على الاستحباب قرينة على حمل كلمة على، في غير الرواية السابقة على الندب.»

ابتداءً تصور می‌شود که ایشان می‌خواهد بگوید که ظهور ینبغی در استحباب قوی‌تر از ظهور علی در وجوب است. ولی بعد یک ان قلت و قلت می‌دهد مطلبش روشن می‌شود که این عبارت موهم خلاف مقصود بوده.

«فإن قلت: على تقدير [تسليم] كون كلمة «ينبغي» ظاهرة في الاستحباب، لم تجعلها قرينة على حمل عليها، على الاستحباب، و لم تعكس الأمر، و ما وجه الأولوية؟

قلت: المراد، أنّ «ينبغي» يعارض عليها،»

در یک روایت ینبغی هست که ظهور در استحباب دارد. در یک روایت علیها هست آن هم ظهور در وجوب دارد، اینها با همدیگر معارضه می‌کنند.

«فلم يثبت الوجوب، فيحكم بالاستحباب، لأنّ أصل الرجحان ثابت، و الأصل عدم الوجوب، حتّى يثبت، و لم يثبت، لوجود المعارض، فإذن، الحكم الثابت بالنسبة إلينا، الاستحباب، لا أنا نحمل كلمة «عليها» على الاستحباب البتة،»

مشارق الشموس، جلد ۱، صفحۀ ۱۸۰.

کأنّ حکم ظاهری به جهت بعد از اینکه تعارض کردند، اصالة البرائة از وجوب جاری کردیم حکم ظاهری استحباب می‌شود. این دقیقا همان

**شاگرد:** در تعارض حکم به تساقط شدند؟

**استاد:** بله، اینها قائل به تساقط شدند.

انصافش این است که کلمۀ ینبغی و اینها هیچکدامشان یک ظهور روشنی ندارند، باید قرائن را در نظر گرفت.

یک جایی مرحوم. در حاشیۀ بر مدارک الاحکام، از مواردی که ینبغی را که ظاهر در استحباب هست حمل بر وجوب کرده، ریاض المسائل، جلد ۶، صفحۀ ۴۷۴؛ مستند الشیعة، جلد ۱۲، صفحۀ ۳۷۵.

مرحوم وحید بهبهانی می‌خواهد بگوید که ینبغی را نمی‌شود اصلا حمل بر وجوب کرد.

«و حمل «ينبغي» على الواجب خلاف الظاهر، بل يوجب الحزازة،»

اینقدر ظهورش در استحباب قوی هست که اصلا جمع عرفی به این نیست که بشود آن هم. مطلب ظاهرا همین مطلب مرحوم شیخ درست است که هم می‌شود به وسیلۀ ینبغی از ظهور ادلۀ دیگر در وجوب رفع ید کرد، هم به قرینۀ آنها از ظهور ینبغی در استحباب می‌شود رفع ید کرد. البته باید دید آیا، عرض کردم ظهور ینبغی در وجوب در جایی می‌توانیم ما ینبغی را در وجوب قائل بشویم که متکلم در مقام حص نباشد، اگر متکلم در مقام اصل تحریک باشد، آوردن لفظ جامع در مقام تحریک صحیح نیست.

گاهی اوقات ممکن است به قرینه‌های روایت‌های دیگر ما از ظهور دلیل در اینکه در مقام حص و اصل تحریک است رفع ید کنیم، بگوییم مثلا اصل تحریک از قبل ثابت بوده اینجا در مقام فروع تحریک هست، یا در مقام خصوصیاتش نیست، مثلا گاهی اوقات ما می‌گوییم که آداب، در روز جمعه چه چیزهایی مناسب است انسان انجام بدهد؟ نماز صبحش را بخواند، غسل جمعه‌اش را انجام بدهد، انارش را بخورد، همینجور، واجب و مستحب را قر و قاتی ممکن است آدم ذکر کند چون در مقام تفکیک واجب از مستحب نیست. می‌خواهد مطلق مطلوبات را در روز جمعه بیان کند. آنجا عیب ندارد. اگر بشود حمل کرد ینبغی را در اینکه متکلم در مقام بیان حص نیست، در مقام اصل باعثیت نیست آنجا ینبغی می‌شود آن را حمل بر وجوب کرد.

این است که عملا من حدس می‌زنم در خیلی موارد این امکان‌پذیر نیست، خصوصیات مورد باید دقت بشود، در خصوصیات موردی که هست اینجور نیست که بشود همه جا ینبغی را حمل بر وجوب کرد.

این بحث تمام.

**اما بحث لا ینبغی**

در لا ینبغی مرحوم شیخ طوسی در استبصار، جلد ۱، صفحۀ ۴۳۴ تعبیر کرده که لا ینبغی صریح در کراهت است، می‌گوید:

«فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ ضَرْبٌ مِنَ الِاسْتِحْبَابِ وَ لِأَجْلِ ذَلِكَ قَالَ لَا يَنْبَغِي»

یک نکته‌ای عرض بکنم، بحث استحباب و استحباب ترک، یا کراهة الفعل در کلمات شیخ و امثال اینها به یک معنا هستند، حالا بعضی وقت‌ها می‌خواهند بگویند که کراهة الفعل با استحباب مؤکد ترک ملازم هست، در کلمات شیخ و اینها به این معنا به کار نمی‌روند، استحباب ترک و کراهت الفعل را یکی می‌دانند، و این است که من خیلی هم نمی‌خواهم در آن جهتش صحبت کنم.

ایشان می‌گوید:

«فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ ضَرْبٌ مِنَ الِاسْتِحْبَابِ وَ لِأَجْلِ ذَلِكَ قَالَ لَا يَنْبَغِي وَ لَمْ يَقُلْ لَا يَجُوزُ وَ ذَلِكَ صَرِيحٌ بِالْكَرَاهِيَةِ.»

بعضی از آقایان لا ینبغی را ظاهر در کراهت و استحباب دانسته‌اند، کراهت یا استحباب ترک.

روض الجنان، چاپ قدیمه، صفحۀ ۲۹۷.

در تذکرة الفقها طبع قدیمه، صفحۀ ۶۴۰ هم هست. منتهی المطلب، جلد ۵، صفحۀ ۴۲۸ هم، آن هم ظاهرا می‌گوید لا ینبغی:

«لا تدلّ على التّحريم، بل أكثر ما يستعمل: لا ينبغي، في المستحبّ»

این ظاهرا در مقام این هست که بگوید ظاهرش مستحب است.

روض الجنان، چاپ حدیثه، صفحۀ ۷۱۴؛ مجمع الفائدة، جلد ۲، صفحۀ ۵۰۷؛ جلد ۳، صفحۀ ۳۰۴؛

جلد ۵، صفحۀ ۳۱۵ گفته کما یشعر به لفظ لا ینبغی. مشعر تعبیر کرده.

جلد ۷، صفحۀ ۳۲۱ آن هم گفته لفظة ینبغی مؤیدة.

معتصم الشیعة، ملا مهدی نراقی، جلد ۲، صفحۀ ۴۰ کما یشعر به تعبیر کرده.

تعلیقات در روضة البهیة، برای آقا جمال، صفحۀ ۲۲۳.

کشف اللثام، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۴.

همچنین در ایضاح و ترددات شرایع، جلد ۱، صفحۀ ۲۰۶ هم همینجور است.

آقای خویی می‌فرمایند لا ینبغی دال بر حرمت هست. معتمد العروة، جلد ۲، صفحۀ ۲۶؛ موسوعۀ امام خوئی، جلد ۱۷، صفحۀ ۲۰۰.

و موارد مکرر دیگری را ایشان در مورد لا ینبغی همین تعبیر را دارند.

ما عرض کردیم از روایات استفاده می‌شود که همچنان که حاج آقا فرمودند لا ینبغی ظهورش حرمت است، البته همین حرمت گاهی اوقات مراد حرمت اخلاقی است که ازش حرمت فقهی استفاده نمی‌شود. کاربرد لا ینبغی شبیه لا یجوز هست و در موارد استعمال اگر کسی تتبع کند این مطلب واضح می‌شود.

و استعمال لا ینبغی در مواردی که ازش کراهت هم استفاده بشود ولو به جهت اینکه لا ینبغی مرادش حرمت اخلاقی است آن هم زیاد نیست. نوعا لا ینبغی در حکم فقهی به کار می‌رود و ظهورش، یعنی ظهور بدوی لا ینبغی این است که اوّلا در حکم فقهی به کار می‌رود و در حکم فقهی هم که به کار می‌رفت ظهور در حرمت دارد که این بحثش تمام.

دیگر من بحث لا ینبغی را بیشتر از این در کلمات آقایان متأخر را استقصاء نکردم، حالا ملاحظه بفرمایید و مطلب را جمع کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد